

يك محاکمه جالب!

کارها برایش روبراه شده بود ، مخالفین را با انواع حیل ازمیان برداشته و خلافت برای او بی رقیب مانده بود ، می گفتند شانس نیز با او مساعد و همراه است .

شبی سرخوش در حضور عده ای از درباریان و طرفداران مخصوصش از غائب شدن سخن می گفت ، آن روزها را بخاطر آورده ، در اطراف جای بازی سر بازاران فداکار علی ، مذاکره می کردند .

گفتند : ما از یاران علی ذنی را بنام زرقاء دختر عدی بن غالب (۱) میشناسیم که در میدان جنگ در میان صفوف با صدای رسا فریاد میزد ، و سر یازان را بجهنگ تشویق مینمود ، آنچنان سخنانش مهیج بود که ترسو ترین سر یازان را تحریک مینمود ، سر بازی اگر قصد فرار داشت با شنیدن سخنان آتشینش تمهیم باستقامت میگرفت کسانیکه پشت کرده بودند با اשמاع کلمات قاطع و برنده اش بر میگشتند و بیمار زمانه می دادند معاویه پرسید : کسی از شما متین سخنانش را بخاطر دارد ؟

- آری ماهیگی کلماتش را حفظ داریم .

- بنظر شما با او چه رفتار کنم ؟

- بنظر ما اقدامات جسورانه او را جز بمرگ نمانی توان تلافی نمود ، آری تنبها کشش !

نه ! سلاح نیست می خواهی در کشور پنهان و اسلامی این قضیه معروف گردد و همگان بگویند ، معاویه چه مرد پستی است پس از آنکه پیروز شد ، و بقدرت رسید ، زنی را بخاطر دفاع از علی کشت ، نه ! من دست بخون او نمی آلام ، فعلا او را احضار می کنیم تا بعد چه پیش آید ، بعد الحن آمرانه ای منشی را صدازه گفت : بر دار بفرماندار کوفه بنویس : زرقاء را با چند نفر از کسانش نزد من بفرستد .

نامه را فرستادند ، فرماندار هم زرقاء را خواست و نامه را برای او خواند و سپس او را به

(۱) - زرقاء دختر عدی بن غالب بن قیس الهمدانیه از قبیله همدان و اهل کوفه بود .

شجاعت و بلاغت در او بعد کمال وجود داشت ، با قوم و قبیله اش در جنگ سفین در کلاب امیر المؤمنین حاضر بوده چندین خطبه در آن واقعه علیه معاویه ایراد کرد (قصص العرب ج ۴ ص ۱۱۴)

در باره ماویه بشام فرستاد.

- خیر مقدم این سفر بر شما خوش گذشت ؟
- خداراشکر ، و سال سفر آماده بود ، و شتر را هزار .
- ما چنین دستور داده بودیم ، حال میدانی برای چه با حصار تو فرمان داده ام ؟
- حرزات مقدس پروردگار کس غیب نمیداند !
- تو نیستی که در صحن بر شتر سرح مو سوار شده بودی و با آنس جنگه ده امن موزدی ، و همواره سر بازان را تخریب می نمودی ؟
- چرا من بودم !
- برای چه اینکار را میکردی ؟
- گذشته ها گذشته است ، روزگار هرگز از رنگ دارد ، و هر روز نفس میرند که هر یک باعث عبرت است برای کسانی که چو اهراب بنهند و پند بگیرند ، اکنون که مو لایمان کشته شده و نهاله آن مهارزات قطع گردیده ، از تکرار گذشته ها صرف نظر کن !
- راست میگوئی ولی سخنان نسبت را بجا برداری ؟
- نه ! فراموش کرده ام .

ولی من خوب بجاظر دارم میگفتی : هان بختکبذ و مردانه بایستید ، فتنه ای پیش آمده که پرده های تاریک و ظلمانی خود را همه جا گسترده ، هجیا ! معاویه می خواهد در مقابل علی (ع) بایستد او نمیداند که : ضلالت در مقابل نور ، و چراغ بی نور در برابر خورشید روز افروز تساب مقاومت ندارد ، او نمیفهمد که قاطر در مسابقه با اسب تند و سخت ناتوان است ، اینکه ما در این جنبه برای راهنمایی گمراهان آماده ایم ، و بسوالات حق جویان پاسخ میگوئیم ، هان ای مردم ! حق گذشته خود را می جست و خوب پیدا کرد ، جز علی کس بر حق نیست ، ای معاویجیرین و انصار ، شکبیا باشید ، و گرفتاریهای جنگه را مردانه تحمل کنید ، امید است که بزودی فتنه ها بخوابد و عدل و داد پیروز گردد ، زیرا حتمی است که حق و باطل یکسان نخواهد بود ، و بدکار بانیسکار بر ابر نتوانند .

صبر کنید ، صبر ، که : خضاب زنان حناست و خضاب مردان با خون .  
 شکبیا باشید که شکبیا بی گری چه تلخ است و لیکن بر شیرین دارد امر و زبده سستی بیکار کنید و فر د شاهد پیروزی را در آغوش بگیرید .  
 این سخنان تو نبود ؟ و این تو نبودی که انسان آتش جنگه را شعله ورمی ساختی ؟  
 - چرا ! من بودم ، و این سخنان از من است .

- بنابر این در تمام خونهای که علی ریخته شریکی  
 و ه ! چه مزه ای دادی ، سلامت باشی با این بشارتی که دادی !  
 - کدام مزه ؟ از اینکه گفتیم در خونهای که علی ریخته شرکت داری خوشحال شدی ؟  
 - آری بخدا خوشحال عدم ، من کجا و امیر المؤمنین علی کجا ! کدام سعادت از این بالاتر  
 کم من در اعمال شخصیتی همچون علی شریکه باشم .  
 معاویه خنده تلخی نمود و گفت : بخدا من از وفای شما نسبت به علی پس از مرگش بیشتر  
 تمجیب می کنم تا از دوستی شما با و در حیات و زندگانی اش اکنون اگر حاجتی داری بگو !  
 - من سرگند خورده ام که از دشمن چیزی نخواهم .  
 - بعضی از کسانی که ترا میشناسند در مقام مشورت مرا بقتل تو تشویق کرده اند .  
 - در مشورت با تو خیانت نموده اند ، اگر تو هم رأی آنها را اختیار کنی با ایشان در ریختن  
 خون بیگانه شریکی !  
 - ترا میبخشم ، و از کشتن سرفظنر میکنم .  
 پس معاویه دستور داد قطعه زمینی که سالی ده هزار درهم عایدی داشت با مقدار پول  
 دلیاس بزرگ به بخشیده او را بکوفه برگردانند ؛ (۱) .

(۱) فتح القریه ؛ ج ۱ ص ۲۱۲ عصر المأمون ؛ ج ۲ ص ۱۷ بلاغات النساء ؛

ص ۲۷

### راه صحیح تبلیغ

علی علیه السلام می فرماید .  
 « انی لارفع نفسی ان انہی الناس عمالت اہتمی  
 عنہ و آمرهم بما لا یسیرہم الیہ بعملی ؛  
 من خود را بالاتر از این می دانم که مردم را از کارهای  
 بازدارم که خود از آنها روی گردان نیستم و دیگران را بکار  
 هایی امر میکنم که خود با آن سبقت نمیجویم .  
 و غیر الحکم ص ۲۸۳